

بنها و پسیدی از باطن بیان انسان ها عقل است و ما با عقل معنی حرف محدود برای انهم

عقل افعال انسان ها با هم نیز عقل است.

چنانچه بی برهان عقل داریم اما باید آن را به جا نرود برینم و باید که درسته باشیم و بر این

آن جلوه بریم (عقل نباید به این معنای اصلی دردد)

ما به عرض می توانیم شد کنیم و شد حاضر است ← معنی به اصل وجودنا (من هستیم)

معنی توانیم شد کنیم (در وجود من توانیم شد کنیم اما در هستی می توانیم شد کنیم)
چگونه هستی

چرا می توانیم شد کنیم؟ ← (دو نوع علم داریم ۱- حصولی (به واسطه) ۲- حضوری (بی واسطه))

علم حصولی: علمی که حاصل می شود بر انسان به واسطه حواس پنجگانه

از حواس پنجگانه علم را آورد علم می شود و در غیر اینصورت خیر

علم حضوری: علمی است که در آن ای کار علم و عالم و معلوم به وجود نمی آید.

حواس پنجگانه واسطه نیست بلکه معلوم بر عالم حاضر است به علته مثال: زردی که نسبت به احوال خود

دارم
من الان سر عالم علم به من
وقتی ای کار علم و عالم و معلوم باشد چنانچه نیست
علم به من

چیزهایی که خود لازم آورده در دست خود است

۱ اختیار یعنی چند را در دست داشته باشی و بخواهی یکی را انتخاب کنی

۲ حرمت هر در طرف قفله را بخواهی نمی آید در آن قفله اختیار داری - اما طبع در دست اختیار ندارد

در امور اختیار نداریم ما تولد (با تولد خود را پیدا می کنیم و خود ما تولد و خانواده را انتخاب نکردیم)

۳ استمرار: یعنی گذشت زمان دست ما نیست و اجباری است که ما خود را در دست قفسه ها می بینیم

۴ زندگی یک طرفه و یکبار مصرف است و هر سیری که می خواهیم برویم همین الان باید پیش رو داشته باشیم

۲۶، ۱۱، ۹۳
همه این ها دنبال خوشبختی اند

۱ سوال
۲ خوشبختی چیست
۳ چگونه می توانیم خوشبخت شویم

خوشبختی
سعادتی
نورانی
۱ به باور به ذات برکت
۲ به باور به دولت داشتن برکت
۳ عشق به کبریا می باشد

فطرت: هر امر غیر الهی است در هر موجودی پیدا می شود فطرت است

۱ حیرت یعنی چیزی را دوست داریم ؟ چون مناسب با طبع و طبیعت است و نمی توانیم چراغ پیدا

۲ ضلالت یعنی گمراهی و اوهام است و در گمراهی نمی بینیم و اقا ضری را جمع جویی یعنی دانسته قضا تو

دار جهان محبت و دوست داشتن است به طبع درک عالم محبت است

محبت زیاد (عشق) = عشق زیاد (لذتی) = قنای راز خورشید و معنوی کی

خوشبختی دینی حاصل می شود از محبت آن عزیزانی

عمل محبت؟ این باب سر یک دورا هست (دورا هم یاد را در است یاد را بخ)

و این در حال این باب کردن است و این باب بر سر است و خوشبختی می رساند

این باب حایا قارا نوری می زند یاری و محبت در اثر عمل در است خوشبختی

اعمال علی: مشهور ترین تعینات فرد است به از این مشهور می شود و می باشد و درستی

حد از فرد این است که اگر او را در دست نه بی نهایت است

بنابر این این زندگی همین بی نهایت خود را در هم می زند

عمر من ساری حد از جهان است آخرت «یدر دلا الوصف»

این احمدی زیاد است عشق به سعادتی که می توانی به هر طرف بگیری به از راه شود

ساخته شدن در دنیا است و حد از فرد هر کاری که با ما بگذرد نسبی به ما می باشد و احمدی زیاد می زند

صمدی و قسم اعمال ماست

صمدی از صمدی بزرگ است چون انتخاب صمدی است و در هر انتخابی نوعی صمدی دارد
کسی نه مثل برقی از صمدی می گذرند و در تمام طول عمر مراقبه می کردند
مفادک و معیار در انتخاب های انسان چیست؟ طلب منفعت و دفع ضرر
تسخیر منفعت به معرفت و شناخت نیاز دارد.

مراحل زندگی
مخصوص (بازی جهت دار) و صنعتی
از مفادک و دفع ضرر و طلب منفعت است به ملائمت منفعت و ضرر خوشبختی و بدبختی است
چرا وجود علم داریم؟ چون شناخت و درک متفاوت است
از علم و معرفت
از علم خوشبختی کنیم و بی راه را استباه بردیم به بدبختی می رسیم
شناخت حوادثی و وارد عمل می شود که در جان و وجود ما رسوخ کند.

عقیده (بازر) یعنی گره خوردن شناخت با وجود (تبدیل علم به عقیده)
برای تسخیر منفعت نیاز به شناخت های اساسی داریم

↓
اصول عقاید

الذاع سناحت

① دهمی (تحتی) طایفه از بی خارجی (واقعی نذر) /

② سناحت بیشک ۵۰٪ - ۱٪ ③ ۹۹٪ - ۵٪ علی بر این مبنی که

5000 تومانی } سال کار نیز
اعمال بر ۱۰۰ جفت ۹۹ = انجام می دهیم
مطوبه (کار نوبی) بر ۱۰۰ جفت ۱۲ = انجام می دهیم
زندگی به خفا می افتد

صحیح کدام کار دوم را نمی بینیم با اینکه احتمال بر دهنی زیاد است اما چون موضوع زندگی است

حقیقی هم است انجام می دهیم

در زندگی عادی پیروی از این عاقلانه است اما در اصول عاقلانه عاقلانه است

④ یعنی ۱۰۰٪ محبت و یقینی ذاتی است اما محبت همان ذهن زندگی است
یعنی بر حاشیای یقین نوعی ایجاب می کند

ب) یقین سکھوری ← یقین تحقیقی ایجاب می کند به مثال بارش فتح سما - اعمق تر

از طریق سکھور یعنی توان یقین را مستقل کرد به جز خود تحقیق ایجاب می شود اما بر این

در استدلال کردن اگر یقین نمی می توانی به بر این مستقل کنی

آیا در طریق سهروردی جواب این است خدا را می گفتند و ادب چه می کرد

سهروردی باطنی را به معصود بر لب می کشید و گوشت می از این راه در او نمی توانست چون

معین شخصی ایام می کند و می توان به دیگران منتقل کرد اما معین نوعی بر این است که هم فایده ندارد
سوال اسی نه: حاجت چندی مستر می در علم به ما انسان می گویند؟ - خاطر و شرف است

عقل ملک را او بر این رسیدن به هدف وجود دارد. انسان یک نوع است. نیازهاش

مسترب است. هدفش هم مسترب است (مسترب واحد است و تبیین نه)

که بر این انسان چندی راه در علم به یک راه نهی نهایت را. (مسترب مستقیم)
که بر این راه در علم به یک راه نهی نهایت را. (مسترب مستقیم)

مسترب و همین حول اندک است

ان الا ان لیطفر ان راه استغنی - اگر خود را چندی در علم به یک راه نهی نهایت را. (مسترب مستقیم)

مربطه: بر نامه ای است که به مسترب و مسترب و مسترب دارد

اولین سوال ای می: آیا خدا هست؟ ابتدا علت و معلول را بر می می بینم

سوال اصغری: علت: ان چندی که دفع نیاز می کند از وجود معلول (معلول وجودی است که

در وجودش به علت نیاز دارد اما علت در بعد با معلول

می نیاز است)

علاقه دانی و تحریف: علت بی نیاز است و معلول بی نیاز نیست و علت راجع بی نیاز نیست اما معلول بی نیاز

تجربان علی و معلول است برهان اولی آنست که در جهان هر چه می شود

(۲) معلوم است که معانی در او ضرورتی است بر اینست که علت و معلول است

(۳) و این بی معنی است

افعال علت

(۱) تا نه: علتی است که تا سرانجام و لوازم بوجود آمدن معلول را در خود دارد

باقی: ...
مثال: اگر علت بر سوختن چوب
چوب رسیدن به درختگاه
آتش و سوز و جاد
معه: سرانجام را برای تأثیر علت حقیقی میبایست
حقیقی
مثال: اگر علت بر سوختن چوب
چوب رسیدن به درختگاه
آتش و سوز و جاد
معه: سرانجام را برای تأثیر علت حقیقی میبایست
حقیقی

مرکز: علتی که دارای چند خرد باشد و چراغ قوه برای نور
سبب علی که خرد ندارد و قوه خدا مثال آن است

ترتیب: علتی که با واسطه یا واسطه کمتر معلول را بوجود می آورد
بعید: علتی که با واسطه یا واسطه بیشتر معلول را بوجود می آورد
مثال: اگر علت بر سوختن چوب
چوب رسیدن به درختگاه
آتش و سوز و جاد
معه: سرانجام را برای تأثیر علت حقیقی میبایست
حقیقی

علت که فوق تا بل جمع با هم هستند.

۱. اَرکاخض ذهنی : یعنی مَرور رادی سبب جہا اَمادہ در اثر معلول است ہمہ اَنتاق

فاعلی سے اُترتا ہند معلول سبب سے مثال بخار برائے عین علت فاعلی است

علت فاعلی سے جواب برائے عین جمع علت است ہے ہر چیزی علت فاعلی دارد

ہمہ دی سے نفعہ نمود یعنی نفعہ سے اہر نفعہ وجود ندارد بلکہ کسی وجود ندارد

عانی : هدف از انجام کار در مثال منیر سے اجرت دیول

سہ را اے علت و معلول

۲. اولہ ضرورت : ہر جا علت نامہ بالضرورت معلول خود را ایجاد می کند

۳. را اے سببیت : ہر علت خاصی تنہا معلول خاص خود و ہمہ سبب خود را ایجاد می کند نہ اندک نہ کم نہ جزو

۴. استحالة بقای معلول بدون علت نامہ : محال است باقی بماند معلول بدون علت نامہ

سوال است در قهر محرم همواره هست با من از من بید
چون در اصول اندر اندی

در خدا به معنای برای استعداده از امكانات با خدا به سبب بر خشن و حتی جهان

عقل می توانیم انکار کنیم این را و دوری از عقل به حواس و بطنه

دو جهان داریم در جهان واقعی (خارج) و حضای درک دینی و ذهنی

عندما دین سبیل اللزیمی به مغز و فکری معرزال را می فهمیم یعنی بابا حضرت

ان سر و کار نداریم بلکه با تفهیم ذهنی در درک ما که می فهمیم می توانیم تفهیم بر این ادعای اوست

مقر به حسن حواس و بطنه شمار اعتراف می کند توصیف کردن حسن طایفه ای را می تواند دید و

می توانیم این ادراکات را با الفاظ تعریف (محدود) کنیم (حاصل آن را بیان کنیم)

تعریف یعنی محدود کردن و حد این چیزی که در ذهن بود می آید حاصل است

هر چیزی که جواب ماضو است تعریف است در ظاهر و در حواس و بطنه

سوال اصحاف: حاصل تعریف است که توسط حواسی که در عالم فاعل ندی که در ذهن می شود

فوق حسی و بالا و پایین بودن مفهوم است و حاصل ندارد
او صحت

فرق ماهیت و صفت

سوال امتحانی ماهیت فایده ازای خاصی دارد ولی مفهوم ندارد بلکه مستلزم است

همه جهات ماهیت و مفاهیم است
 خدا
 ۱. ممتنع الوجود و جودش محال است
 (چون خدا واجب الوجود است)

۲. ممکن الوجود صفت است باید باشد
 ۳. واجب الوجود (باید باشد) در جودش مستغرق است
 هر چیزی که مشروط باشد باید نیست

۳. صفت را برمی خیزد که خدا واجب الوجود است

محال دوگانه است
 محال ذاتی (عمقی): عداوت لازم و تضاد و جمع نقض است
 محال عرضی: عرفا و ذاتاً یعنی توانستیم اظهار کنیم
 دریاکی خرد و دو نیم کردن است چون صفت بر وجود اتمتر ندارد الوجود است

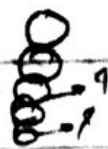
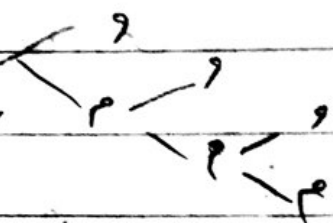
عداوت ممکن الوجود: علت ۱۱ و نیازمند علت است
 لازم نفس وجود معالیل بدولت علت است
 لازم ۸ و نیازمند ۸ چراغ بی نور (علت عام)

از نه دور قدم سنی علی نقیه است (دور در علت و جوری محال است)
 قدم رتبی: علت و معلول غریبان هستند مانند کشیدن خط توسط دست

به نفس اندک است و جود از بین رفت معلول از بین می آید و راجع به معلول



علت از وجود آید



عقل علم می آید چون حکم از من است و بعد از این باید صحت باشد و بعد از این باید صحت باشد

به ان تقم

تقم مجموعاً از احوال می خفت مستند و در احوال می گشت

عزیز است می خفت و در آن است از مجموع حرکت هم است که بر آن من

حرف خاص مورد مدح و تحسین

در جهان تقم است و در آن هم است / جهان مستقیم است و در آن مستقیم است

استان مستقیم است و در آن تقم است (در آن عالم مستقیم است)

معدنات و هر تقم ناظمی (عقل) دارد و جهان مستقیم است

جهان ناظمی (عقل) دارد و در آن عالم مستقیم است و در آن مستقیم است

حکمت سر این است که تا فم لب و ایا عامل است ؟ عامل = علت غائی

می خورده ها: در طول علیا، در حال اجرای مستقیم و علت بجا پدید آمده اند و تا فم لب سرش (تقریباً تکامل)

عصب ۳ تا ۴ به طور مستقیم در هم می آیند

عصب فاعل اعصاب

عصب فاعل اعصاب

اعمال آن

اعمال آن

حرارت + سسلی = سوا روی فاعل

۷۰٪

۷۰٪

۷۰٪

۱٪

۹۹٪

۹۹٪

۱۰۰٪

۱۰۰٪

۱۰۰٪

اعاق = تقریباً فاعلی: هیچ کس نمی گوید (چون بدیهی است)

کسی نمی تواند علت فاعلی را تقریباً

تقریباً علت غائی ✓

دعا بر علت غائی است

رأ برها = عقل یا تجربی با بر سنج حرف افرا عقل می زند یا خبر یعنی بر علت نشی سر عقل است

برهان نظم بر حال عقده است (با انچه مقدم دوم تجربی است)

اصل علم: اثبات شد و ثابت اثبات مجدد دارد / تقریباً: توقیفی بر شاهد تجربیات

دلایل و دلالت و انطباق طبیعی موجود بر علم = اثبات علت غائی

۶. نظم می تواند درون حاد باشد مثل اعتراف و نیاز به نظم خارجی نداشته باشد

سوال نظم درونی زندگی است؟ - خاطرنا نظم عامل بوجود آمده

واحد الوجود می نیاز حاصل علت العقل نظم مطلق حکم علت نافع
عائین لازم دریم بسیار هم است - سعادت دنیا و آخرت - دالیه است
برهان دسهور فطری؛

فطری - اثر صوری ذاتاً و سرشتاً در موجودی باشد (فطرت) - استیلائی نیست

اصل - هر فطرتی در موجودی - سطح مناسب در عدم طبیعت است (آتش - آب)

سهور فطری این فطرتی در در خود جویت - فطرت اندر اندی قوا الهی علیه
ل - غیری صوری - در هر کشتی در صل غرق - داعی نیست
اصطاری - به خود عادی این ضد دقیقه بدون تعلقات - گسترده رحیم
سید مسکوک
برهان فطرت

مقدم اول - هر فطرتی در موجودی - سطح مناسب خود را در خارج دارد

مقدمہ دوم انسان و قوت کامل خواہی نامحدود دارد

نتیجہ: درجهان خارج وجودی کامل و نامحدود وجود در درجهان قوت انسان است

صفات خدا }
توسعه: صفاتی که بر او در طایف است و هر چه عالم قاهر و عظیم و قاهر
نعم خداوند: خداوند قاهر است
صفات دیگر را در خود دارد

صفات دیگر از خداوند پس می کشیم به جملات است صفات عالم نیست
نعم خداوند: خداوند ناقص نیست

جمع ط صفات به قاهر

برهان اجماع و وجوب
خداوند پس است یعنی افراتر از او نیست

خداوند قادی است

صالحه از او رب باشد نیاز خدا را پس است

از خواص قاهر: قاهر و قاهر است خداوند قاهر و قاهر از او پس است

از او پس است: از او پس است از او پس است از او پس است از او پس است

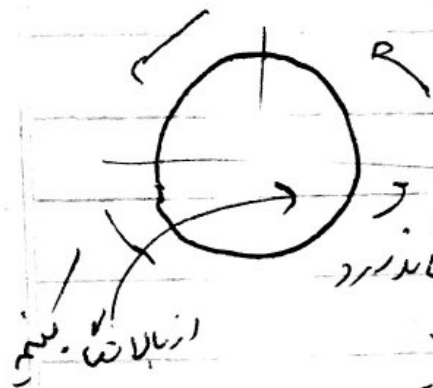
عقل نیست

از او پس است: از او پس است از او پس است از او پس است از او پس است

خود وجودی محدودیت از جانب خود نمی تواند باشد باید از خارج باشد

لے برا ای بارے سے باہر دے ملو اچھ و دھوہ سناویں اللہ تبارک و تعالیٰ سے دعا ہے کہ میرا ان حقیرات سے

مقنن در دستر دارد است



پس از سی و اندی زانی است و عقل و بعد بر احدی معاند نبرد

خداوند: ز من مخلوق خدایت پس قوت خدا هست.

عالم — امکان وجود: لکن نه خلق معلول علم داشتن به معلول است (علم حضوری)
که در آن تقم: علم به حروف دارد

قادر — افعال دو جوب ، قادر است چون توانسته معلول را بوجود آورد
 لے بر غل لقم : توانایی برای صیانت کردن اعضا
 منع و غیر — از راه علم اشیا استوار

بسم الله الرحمن الرحيم

السبع والعشرون

خداوند قادر است - اختیار و اراده دارد (انجیل سید)

سوال اول: علی علی سنی قدر خداوند می تواند که نفس را در یک لحظه محو فرماید

کار = هر چیزی که ممکن باشد (در متع الوجوه) کار تقریب نمی کنیم (قطلاً آتی می توان)

وزن را مستتر نکرد (توانایی مستتر از این سوال نمی آید)

توصیف وزن تقصیل به بی دانستن = (صل تکفیر کافر دانستن)

در ان الله لا یخفی عن شریک به و یخفی ما دون ذلك عن سائر...

افعال توصیف نظری
ذاتی: بد زلات در عالم اربع به خالق که است
صفات: به نام صفات ذاتی است (عالم است به معنی اعتبار است) و اتحاد
افعالی
که هیچ فعلی در عالم نیست مگر خدا را در او (لا حول و لا قوة الا بالله)
عملی (توصیف عبارتی) فعلی در کار است و در پرستش است

صما از بالا به پایین می آید و عرفان به این (عملی) با بالای آید

بر جهان صحنه و وحدت جهان مطلقاً صحنه و قطع است به این

صحنه نمی تواند باشد مگر اینکه مدبر یک ذات باشد (الوکل لله لا اله الا الله العزیز)

لازمه روحانی وجودات است (و وجودات فاعل به یکی هستند) اگر در خدا

موردی متفاوت باشد اثر آن اختلاف در مخلوقات هم پیدا می شود (خلق افاعده وجود است)

* خداوند علت تامه است اگر در خدا علت تامه را بکنند علت ناقصه می شود

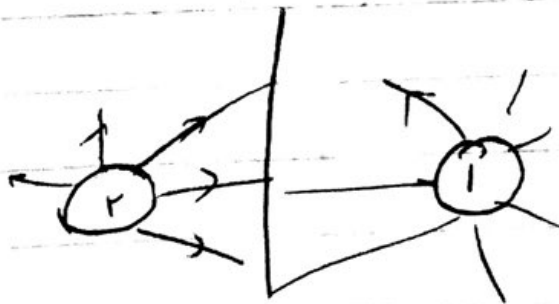
برهان ممانع و مانع شدن در طرفه) تحصیل حاصل محال عقلی است (لحج را و با بر جاسی بکنند)

اگر خدای اول را با خلق کنند چون علت تامه است مانع خدای دوم است

میوانی که بسیار بر شود بار دوم بر نمی شود

برهان ترکیب: با فرض چند خدا: خدا = هست مقرر + هست متناوب = خدا بر می شود

صرف الوجود: وجود محض و خالص بدون عینیت (مانی این وجود غیر دیگری نیست)
که خالص و ناب



آیا خدا محدود است یا نامحدود؟ هیچ موجودی خورش را محدود نمی کند

چون محدودیت نه وجود از عین عدم است لذا هیچ وجودی از ازل و ابد خود را محدود نمی کند

زیرا محدودیت عینی معلول چیزی واقع شدن معلولیت = محدودیت
خدا معلول نیست پس خدا محدود نیست

9

μ

1-1

P. 4

عاد دارد و بر انصوح نیز به عادی در هم (زیند محسنه) و اسب نسیم

all

—

✓

حسن اسد

1

خدا عالم است

علی عالم است — علی علیه السلام است صفت به علم که خاص عالم است خاص
عالم نیست

پس دنیا صیغه در اسم علی در علم — از خدا را اینطور بنویسیم

خداوند و عالم صفاتش می است خدا و صفت او
صفت صفت و صفت دیگر

عبادی: تنها صیغه به عالم خدا است حال او است خداوند است

و این عبارت کران در باب بنی و خداوند است